

درین زمان بوجای نس و جان خود میگرد

p. 0. 0. 0.
244



در مطبع فیضی با تمام اجزای طبع شد

[illegible]

از حیطه تحریر است غیر نظم و نثران قلم از گنجی درین پیدای ناپید کنایه وادی پروا و تامل و امانه
 عنایه استبداد عای الابدی میرو و اما بعد بنوع ضعیف سرایا ضاعت طفیف میگویی بحال الدین حسین
 حسین عن شرو الکونین که درین جزو زبان که نوشتم فرست از یاد تو خود بینی گل شده در روشنی چراغ
 کیاست از صحن نادانی خاموش گشته و آتش حمل عناد و اشتعال یافته بعضی از معاصران در تالیفها
 خود آیات قرآنی و احادیث نبوی و روایات فقهیه را تخریف و بکار برده و در حق اکابر مثل ملا علی قاری
 و قاضی سنا الله بانی تپی و سیدالسید شریف مولوی محمد اسلم و مولوی غلام نجی بهار
 و ملا عماد الدین لکینی و قاضی القضاة ابو طاهر محمد الدین محمد خیر و زکریا باب و محمد حیدر و محمد حسین
 و جوهر صاحب صحاح و محمد علاء الدین حسن کفایت صاحب کتاب مختار و مفتی ملک و صدر الدین شمس
 زبان طعن انداز کرده و سنان تشیعات را از پشت تنه پاره زار زار و متعصبان را از پشت
 و بهت و سخا بران صاحبانی بی پایگاه بستند و منسوب ساختند و بعضی سائل عبارت و شعاریان
 جابجا سر کرده و مخول نفس خود می نمایند و بی ادبیهای فراوان و کتائبهای سبک را در حق
 اساتید خود می آورند و در صورتی که محاسن مناظره را مملو از خیانتها است و سر نبوی و در جواب اکثر
 استفتایا با خطایای صریح و واقع شده و تفریق جماعت مسلمانان و غلبه بنودان و کثرت و خطا
 ظهور رسیده و راه مصالحه میباید و باز قدم بمجادله سپردن و عهد کردن و نقض کردن
 کوشیدن از فطریات ایشان است و تفصیل این اجمال ازین رساله مطبوعه بود می شود و لهذا
 برای اخلاق حق و ابطال باطل و انتقام از طرف اکابر و شایسته با لبان چند انبیا
 و اکثر خطایا از بعضی سائل شان التقاط کرده و پیشکش خدمت منصفین و شایسته
 فرست شعاریان و این رساله را بعد از تالیف الی سائر الافعال و انشاء الله تعالی
 و در یک مقدمه و هشت بدایت و یک خاتمه که مجموع آن عشره کامل است را تامل کرده و اندام
 و جوهری و نظم الکلیل و هو المعین و الکمل الی الدلیل و هو بستانه قیمن و حسن
 پوشیدن میباید که بتیانها و غلطیها که از بعضی رسائل مختصره شان التقاط کرده شد و قصه
 از ان استیجاب و حسنیت بلکه بطریق مشتق نموده از نظم و آری و نظایر لایدرک کلام لایدرک
 بسک تخریر آورده شده اگر استیجاب آنها من حیث لا یجوز منتهی می شود و بیایم

مجلسه کینه در آن سبک گردید و نیز تفرض بعضی اغلاط مانند تغییر حرکات و سکنات و قطع کلمه و حرف و تقطع
 کلمه و تبدل حرف بحرف و تحریر و انقیاد رسم خط ابتدا در اول وقت دم و تاخر بعضی حروف و ششم از
 محل خود و مانند آن که بهنگام طبع میشود و کیفیت آن نزد کاریر و از آن مطلع بودید است که پیش
 محصلین مدح نیست بل اشتغال با آنها یعنی محض می انگازند لکن چون اکثر از همین میل در رساله
 ترجمه تحفه الاحباب فی توفیق الاعمال مذکور شدند لا محاله چاره نذیره درین رساله نیز مایه انتفاع است
 راستی برزده اتباع شمل کرده شد هر چند که طبع انتشار جمیع این پریشان خاطر از ارسالی زمانه بجا
 در بر قلمانی دور و در آنچو که در نقد و تنگی و رنگ غنچه در القباض بود و دل آشفته که منزل محبت
 حاصل نمیشد که دست تو قلم را از غرافات لاطاف و ترهات باطل رنج و آلوده کنم و ملک بزبان
 سخنانشان صدق بگوید که کلمات یعنی کلمات سخنانشان پیوده آشنا سازم لکن بموجب مصرع دل و
 مصرع کلمه انداز را با داشت سبک است با کسان عهد شکن منحصصت شعرا را نفاذ من که
 خدایت رو بهی و بیایگی در ذات آنها تعبیه شده کسان کسان برین آور و نذر کتاب توان
 مانند و طاقت از حال این افعال طاق گشت و در وفاستقیم و بر عهد سلیم نمانند و بمقتضا
 طبع شریف غمناک آورد و ناری سخن او فابودن و مانوس الایفا ماندن کار راستان را
 گردار و شعاع صادقان و خوشی آثار است چنانچه شاعری گفته شعر منی باشد مخالف قول و فعل راستان
 با هم که گفتار قلم باشد زرقا قلم پدید چشمن ناراستان بواجب را کجا این رتبه حاصل میشود
 شود و نایب از نظیف هم خطاهای فاشیه مجادلی از جایجا انتخاب نموده و در تحریر آورده شد
 که در این کتاب و خود داری را داخل نداده حقیقت حکما هو الحق را از باطل حکما
 که در فوسوس بر چرخه دوار قلم ثبت نموده بر اهر شناسان حقیقت بین و اصل
 که در این کتاب که در باریکی و ناریکی الفاظ و معانی چشم دل درین اندوخته شده و مباحث
 که خلاصه مطالب و زبده آرای این اتمر العباد و صغر الافراد است که سابق ازین باب مولوی می
 سعد الله سلمه الله تعالی از جناب خاتم قلم الاختتام مولی الانام میشود ای اما بعد خط نقطه دار و
 شیرازه نیک کتاب کرامت عمده که در این خط است نشان ایام و المعانی طبعی الی مکان ساج
 در باریکی طبعی که طافت سیاح بیدار سلاست لیاقت قبله قبله پرستان کعبه ارباب یقین

برگزیده حضرت رحلتی در پیش علم جو بر نیان مظهر کرم است بیکران مصد و رحمت فراوان مجمع اسرار
الاهی منبع انوار ملکوتی مورد انوار جلالتی مدی مخزن جواب فضائل ابدی محمد سپهر معقول منقول
سپهر مهر فروع و اصول تذکره اکابر تجرین تبصره قدماي متاخرین جامع علوم خفیه و جلیه حضرت
مولانا و بالاقدمه اولنا بالواله کات رکن الدین محمد مولوی تراب علی حفظه الله عن کل غمی غمی حال
الغنیضه علی زکوس المستفیدین و المسترشدين الی یوم الدین اقرار و قول نموده بودند که در غیر ما نیز
سرفوع القلم و بعضی تخطیل باشد و اینده را هم اعتقاد درین باب طرفین معی گرد و الا آن باز اوجبال مفتوح گردد
و رساله مذکوره تالیف کرده بگام فتن رام پور در قالیطبع در آورده درین شهر چاپ داشت گنایند که
مرحبا و خوشا حال مولانا صاحب مدوح که با وجود نقض عهد و نسیان نشان بسبب خلعتی بلاق کربا
و اشفاق بزرگانه که در شان ملازمان جناب موصوفی است موضوع و مطنوعی بحمد الهی مهندس و شاعر
و مربوط و مضمون صدق شحون اذ امر و باللقوم و اگر انا اراده بواب نقره و دوز و باعث اقبال قوال
سابقه خیال انغی را اصلا و مطلقا از مفعول بیاورد و اصرار و التماس تمیزان برای تکلیف این را
بر آن حد رسید که مافوق آن توان گفت بلا و نعم و آری و بی در گذر اند و هر دفعه دفع انداختند
آخر الامر بن سبب نشانی جناب مبدوق الالاقاب بساختن این امر ضروری که محبت با وجود انحراف
بر میان سعی سبب خطاهای مفتی صاحب مدوح التقاط کرده ام امید است که انصافندان خط انصاف
دین غور انصاف بینند و معانه کنند که چه قدر افلاک و خطاهای عبارات و معانی ایشان بیا به اثبات
رسانیده شد حال آنکه یک قلم درین باب تاب نمانده که زیاد برین نظر کند و اگر فتور است عبارات
شان نوشتن در آیه مجسمه و نجوم شمار کردن و جرم مهتاب بجز بچودن و در یک خط و در یک خط
بجز از آن دیگر ششم و مقصود شروع میکنم و بموجبی علیه نقشی بدست خود
و خطایای متعلقه حاشی کتاب بالا بدین بر ششم از اولی الا اصرار و نادانان است که دانیدم
در صفحه ۱۲ و سطر ۱۱ این عبارت واقع است و او تعالی در هیچ چیز حلول نکند انتی محشی با رفنون فلسفیان
عبارت حاشیه انحرال کرده که حلول در آمدن در چیز دیگر و آن دو قسم است اول سیرانی که انقسام
ستلزم انقسام حال باشد مثل سپید در جابه که از انقسام جامه سپید منقسم شود و دوم طریقی که
باشد مثل حلول آب در سبوح نقالی ازین بر دو منزله است انتی این قول می باشد

چون ظاهرست که از انقسام سبوا انقسام الایم می آید و لود و بانیس بر عظمی از قسم حلول سبوا باشد نه طریقه
و تحقیق آنست که در آن صورت اصلا حلول بحسب اصطلاح نیست بلکه موافق لغت حلول است تقییم حلول
بوسی سربانی و طریقی باعتبار اصطلاح است نه باعتبار لغت فی شرح المواقف لما لیس علی فی الکوثر
اصطلاحا و ان کان حالا فیه اغتیه انتهی علاوه آنکه معنی حلول اسجغت ذکر کردن و تقییم آن می باشد
نمودن از خصائص محشی است و در صفحه ۱۰۵ و ۱۰۶ استر عورت مرد را از اناف تا زیر زانو و همچنین کینک را
باز یاد شکم و پشت استهی محشی که ناواقف محض است بقولش باز یاد شکم و پشت حاشیه
نیز بخوبی که از یاد می باشد بدین عبارت پر از لطافت رقم کرده و پیشانی نیز که فی الدار الخیار است
جلیق از آنست که چه عبارت در اصل خلقت محشی و معیت کشته که پیشانی کینک را نیز از اجزاء عضای است که
آنها در نماز است و کینک که در حواله بر خنثا نموده توضیح این کلام آنکه در درختا سطور است و با وجود
منعوره من الامه و لوضعی او و کینک او ام ولد مع طهر با و طینها و اما جنبها فتعجب لها است
و طحاوی در حاشیه آن تصریح کرده قوله فتعجب لها ای مایلی البطن تبع له و مایلی الطهر تبع له انتهی طبعی
در حقیقه الاخبار حاشیه در مختار ذکر کرده قوله و اما جنبها مجزوف فی البطن فتعجب الشرح با دخال الامر فوعا
علی آنکه مندرج بود مفردا لاشی بحافی البعض المنع والافتقال الشرح و اما جنبها با انتهی از اینجا مملکه ففیات
محشی با سبب سید صم بر دل و شند لان چون ضیاء هر خوبی یافت که لفظ جنبها را جنبها خواند و پهلوی
را به پیشانی ترجمه کرده استنادش بد مختار کرد ای کاش اگر حواله بان نمیکرد و از اوزار ستیان محفوظ
میانند و کینک که در حالت سکریان پهلوی و پیشانی اختیار می کرده بجای پهلوی پیشانی نکاشتنده و از سبب
خاطر سید صم طبع محشی محشی دوم افترا ایرازی وی بر سابقین من نهیده الله فلا مضل و من
بشمالی فلها ذی را در صفحه ۱۰۵ و ۱۰۶ و طهارت مکان انتهی محشی خطا اندیش حاشیه آن عبارت
ساخته ای طهارت و وضع سجود و قدم و طهارت موضع دست و از ابو قول اصح شرط نیست کینک را
انتهی بر نصف مزاجان که در راز اعتنا اند و چاشنی خوراقتها هویدا که در درختا مذکور است مکان ای صم
قدمیا و احد ثمان رفع الاخری موضع سجوده اتفاقا فی الاصح لا ضم یدیه و کینک علی الطاهر انتهی محشی آن
ترجمه قطع ففیات کینک ترجمه بعضی عبارتها طهر تحلیفی بکار برده توضیح آنکه لفظ اتفاقا فی الاصح را

از صدر عبارت در ترجمه ساقط کرده و لفظ بر قول اصح در اخیر عبارت بجای ترجمه علی الظاهر ذکر
نمود و درین صورت ترجمه مختصره با مضمون در مختار مطابق نمی شود و چه طلب عبارت اخیرش آنست
که طهارت هر دو دست و هر دو زانو و موافق ظاهر روایت شرط نیست و ازین لازم نمی آید که آن
قول اصح نیز باشد بلکه طحاوی تریف وی نقل کرده حیث قال قوله علی الظاهر ای ظاهر الروایه و اختار
ابواللیث الفضا و بعد م طهاره موضوعا و صحیح فی العیون و علیه اطلاق المبتون و فی باب السعوط
عنه و یجب و وضعه و لو بدیهه بشرط طهاره محله است پس نسبت اصحیت سوء و مختار
از قبیل مغزیات ایشان است فانهم و لا تقص و در صفحه ۱۹ و سطر ۱۴ و در حدود نهاد
پیشانی یعنی فرض است انتہی محشی بران عبارت حاشیه نوشته این قول از حدیث
و نزد صاحبین نهادن پیشانی نه فرض است و فتوی بر قول ایشان است که کذا فی العالمیه
بلکه رجوع امام بقول صاحبین ثابت شده کذا فی الدر المختار نه باید دانست که عبارت مختار
چنان است و منها السجود بجهته و قدیمه و وضع اصبع واحده منها شرط است نه نیست کردن
عبارت ذکر رجوع امام اعظم بحول بقول صاحبین اصلا مذکور نیست ان هذا الاخلال آنکه ذکر رجوع
در حواشی در مختار روید و اگر آلتب فقه البتة مذکور است فاعلم فلک و در صفحه ۱۸ و سطر ۱۸
از موس سر انتہی محشی بران حاشیه تطبیق نموده و در اخیرش این عبارت است بحسبیکه نویسنده
بر پیشانی برآمده باشد و از افرع گویند انتہی باید دانست که فرع بالغی تموی تمام و افرع بالغی بسیا
موسی که ذلک القنب و غیره من کتب الملقه از بغا لغت وانی محشی بهویداشده که در فرع و افرع فرق نموده
و معنی افرع بجای فرع نوشت و در صفحه ۵۶ و سطر ۴ و من خود جزای روز چهارم است انتہی محشی
حواشی بران عبارت حاشیه تحریر کرده لفظ حدیث این است الا الصوم فانه
به و ترجمه انا اجزی بران است که من جزای آن میدهم و این ظاهر است پس آنچه مصنف علام
در ترجمه اش میفهمد باید من خود جزای روز چهارم معلوم نیست که ترجمه کدام لفظ حدیث است
انتہی پوشیده میباشد که حضرت مصنف قدس سره القی از اجزی بسیا همزه صیغه معروف که مختار این
حجرت اختیار نموده بل بضم همزه صیغه مجهول که در عین اسلام و جامع اشتهی و دیگر کتب مذکور است
اعتبار نموده و عبارت عین اسلام من جرش تفسیر مولانا فخر الدین محمد شیرازی است و حضرت قدس

المحقق علوم الدین ابوالمجد شیخ عبدالحق دبلوی طالب شرافه نقل سے شوق چشم انصاف کشاد و
معانہ کند و روح امن است و ترجمین از ابوهریرہ کہ کہ او تعالی میفرماید الصوم لی روزه برای من است
و اما اجزی به و من جزا میدهم برو هر چه میخواهم و خدا ان که میخواهم از حد ضرر و احصا متجاوز و مریت
انا اجزی به به بیعت مجبول و صفت بلا خطه همین تفسیر معنی او چنین بیان نمود ای جزا و خداوند تعالی و
معرفتی یعنی جزای روزه و خدا رشت در آخرت و شناخت من در دنیا و احتمال دارد کہ
برود جزا حاصل بود و انتہی و ملا علی قاری در شرح عین العلم افادہ فرمودہ انا اجزی به بصیغۃ
الفاعل و قبل المفعول انتہی پس صحت قولی صنفی کہ من خود جزای روزه بہتم بخوبی بر ذہن سلیم
لا یحکم و علی نقض بر علمای ربانی واضح و طعن محشی بہاء استوار گشت ہدایت دوم در ذکر
افانک و خطایا می نویسد ترجمہ فقہ اکبر بدانکہ در صفحہ ۲ و سطر ۶ بوجہ ان یقول انتہی با ترجمہ
در ترجمہ ہاشم می نویسد واجب ہی بر مسلمان ہر گاہی صدق کسی یقین الایمان الیہ انتہی ان
فی ذلک لآیۃ لا ولی النبی شیخ غور باید دید کہ ازین ترجمہ کفار خارج میشوند و مجاہدین صبیان مسلمان داخل
و حالانکہ کفار نیز ہمہ کلف بایمان ہستند بخلاف مجاہدین صبیان و شاید کہ مترجم سبب بہت نبود ان
ہمان عقیدہ داشتہ باشد و صواب در ترجمہ آن ہست کہ فرض ہی ہر کلف پر کہ کہیم
ملا علی قاری رح در شرح فقہ الکبریٰ را نیز بوجہ ای یفرض فرضاً عنیناً بعداً یحصل
علماً یقیناً ان یقول ای الکلف لمسانۃ المطابق لما فی جنبۃ انتہی و در صفحہ ۲ و سطر ۶
والفقرہ و صفحہ فی الازل ترجمہ ملقب بلا متعجب ازنا بعد شش انفقہ عبارت ساقط کردہ و راہ ترا
نمودہ و سکناً بکلام و الکلام صفحہ فی الازل و عبارت مذکورہ در شرح ملا علی قاری و دیگر مفسرین
فقہ اکبر در صحت و در صفحہ ۱۰ و سطر ۵ و الایمانہ اذا وقع فی عمل من الاحمال فای بطلان جرہ بدانکہ
لفظ ماذا از ترغیبات مترجم بہت و صواب اذ است و در صفحہ ۲ و سطر ۶ فاذا امن ذلک مترجم
لفظ بعد ازین عبارت ساقط کردہ فی شرح الفقہ اکبر لملا علی قاری رح فاذا امن بعد ذلک
ای بعد از کتاب کفرہ انتہی و در صفحہ ۱۱ و سطر ۱۰ جوارہ پوشیدہ مباد کہ صحیح جوارہ کہیم بہت
فی شرح الکلام قاری رح جوارہ بکبر الحیسم ای مجاورۃ العبد لہ انتہی و در صراح بہت جوارہ
بالکبر و الضمیمہ والکبر افصح ہست کہ کردن انتہی و جوارہ با لفتح معنی آب بسیار

در ترجمہ ہاشم می نویسد واجب ہی بر مسلمان ہر گاہی صدق کسی یقین الایمان الیہ انتہی ان
فی ذلک لآیۃ لا ولی النبی شیخ غور باید دید کہ ازین ترجمہ کفار خارج میشوند و مجاہدین صبیان مسلمان داخل
و حالانکہ کفار نیز ہمہ کلف بایمان ہستند بخلاف مجاہدین صبیان و شاید کہ مترجم سبب بہت نبود ان
ہمان عقیدہ داشتہ باشد و صواب در ترجمہ آن ہست کہ فرض ہی ہر کلف پر کہ کہیم
ملا علی قاری رح در شرح فقہ الکبریٰ را نیز بوجہ ای یفرض فرضاً عنیناً بعداً یحصل
علماً یقیناً ان یقول ای الکلف لمسانۃ المطابق لما فی جنبۃ انتہی و در صفحہ ۲ و سطر ۶
والفقرہ و صفحہ فی الازل ترجمہ ملقب بلا متعجب ازنا بعد شش انفقہ عبارت ساقط کردہ و راہ ترا
نمودہ و سکناً بکلام و الکلام صفحہ فی الازل و عبارت مذکورہ در شرح ملا علی قاری و دیگر مفسرین
فقہ اکبر در صحت و در صفحہ ۱۰ و سطر ۵ و الایمانہ اذا وقع فی عمل من الاحمال فای بطلان جرہ بدانکہ
لفظ ماذا از ترغیبات مترجم بہت و صواب اذ است و در صفحہ ۲ و سطر ۶ فاذا امن ذلک مترجم
لفظ بعد ازین عبارت ساقط کردہ فی شرح الفقہ اکبر لملا علی قاری رح فاذا امن بعد ذلک
ای بعد از کتاب کفرہ انتہی و در صفحہ ۱۱ و سطر ۱۰ جوارہ پوشیدہ مباد کہ صحیح جوارہ کہیم بہت
فی شرح الکلام قاری رح جوارہ بکبر الحیسم ای مجاورۃ العبد لہ انتہی و در صراح بہت جوارہ
بالکبر و الضمیمہ والکبر افصح ہست کہ کردن انتہی و جوارہ با لفتح معنی آب بسیار

والمستند وحقائق المنطق كذا في المتنين بمعنى بازگشت از باب بازگشتن که این انتخاب در اصل است صدر نخستین
بازگشت از آنج و فی المثال ترکیه علی مثال لیلۃ الصدرة یعنی صبح الناس من جمیع انبی ازینجا بازگشتند و که صواب است که
حد رسد و او را ل کی فتحی فی حاشیة الدیة الخطای و قوله و طواف الصدرة لفتح الدال فی الانتقال من مکة الی
منشی فی فتح الدال و اینجا از بدل که معلوم است که طواف الصدرة بهاء متوجه کدام طواف شاید که همان طواف شبستان باشد و این
و قولش رجوع کر نیکی معنی بین خطای صحیح است چه نقطه صدر که در طواف الصدرة است یعنی بازگشت
از ج است نه بازگشت مطلق و تیر صدر با تحریک اسم است یعنی بازگشت نه بازگشتن از آنجا که در
صحیح باشد از جی صدر لفتح صاد و سکون دال بمعنی بازگشتن یعنی رجوع کرنا صحیح است فی التماس الصدرة
الرجوع و الاسم با تحریک و منه طواف الصدرة است به و اینچیم در ذکر افلاک و خطایات مختلفه رسان
مثله رجوع بهای اعترافات مولوی سل حق سلمه الحق که از رساله ابطال الحق و ابطال الباطل نقل
کرده شد و صفحه دوم نعم الاستعمال الانا که جمع الملک فثقتین فی کلام من یوثق بغیر ذیه بل هو خلاف
القیاس ایضاً و جمیع المملاک و المملکة و اما الانا که جمع الملک بالضم کما فی الصحاح و القاموس است
مختصه استیجاب اند من غیر التبعریف یصر علی عدم استعمال المملکات جمع الملک با تحریک مع کثرة الوقوع
فی الاحادیث الشریفة و الادعیة الماثورة و محاورات البغاة الذین هم اساطین العلوم الادبیة
و استعمالات الفصحاء استندین العربیة فی الخصصین الماحلین الرجل و قال لحدیث حد اکثره اطلاقاً
فیه کما حث ربنا ویرثه فقال علی الله علیه و سلم و الذی نفسی بیده لقد اتبذرها عشرة املاک استنبه
و فی دلائل الخیرات الملهم علی محرمات الافلاک لودعت الاحلاک و سحت الاملاک و فی
مدیة اللیبب مسجود جمیع الاملاک عجب که با وجود درجین حصین و ملاوت و دلائل خیرات
بکون عبارت مذکوره از تلمیح چلین میغاذر الله منه خدا کند که این چنین نوبت از او کسی سیده
و در صمدیه و سطوح فی المرتبة الخامس الصواب فی المرتبة الخامسة لعل المقطع فاس لفظ الخامس
علی خمسة و در صفحہ و سطوح اسی شیخ شاربها الصواب شاربه لان الصمد راجع المار به
ذکر و العجب من المقطع انه لا یفرق بین التذکر و التانیث و در صمدیه و سطوح اتقوا الفضل الحق علی کل
مخمس معنی حاویاً و جامعاً غلط و الصمیم انه یفید شیخ یحیی اوینش برایت شمر در ذکر خطایات
مبتدعیه و تقریر رساله منتفی المقال که از رساله ابطال الباطل نقل شده و در صفحہ و سطوح

باز که می آید از این میزبان انتهی یعنی شراح فقره سابق معیار را با حفظ نظر ذکر کرده بود و میزبان با کمال و
 فقره دیگر میزبان را با نظر ذکر ساخته و معیار را با فکر عکس فقره سابق برای تنبیه بر آن که معیار اطلاق کرده شود
 میزبان نیز کما یطابق علی المکیال لانه قد یطابق چه قولش مل علی ان المقصود الخ دلالت می بر غرضی دارد و می
 چگونه معنی قول سید السخاف لغت گفته شود زیرا که در کتب لغت عاریت المکیال و الموازن برابر مذکور شود
 کما فی القاموس الصحاح و اساس البیان و جمعه این درید که کتابی معتبر است و لغات مشهوره میان
 جمهور در آن مذکور اند کما فی مثنوی وزن کرده گفته عاریت الشی فی المیزان که در تحریر المخلص در صفت
 او سطر اینجا که اندر زخم شراح بر جاشیه نوشته قوله اندر زخم اصله اندر زخم چون در جمله ثانیه تسهیل یعنی
 بین مبن کردنای میان مخرج حمزه و الفش خوانند پس گویا ساکن شد و سکون ثانی یعنی نوانه ظاهر است پس
 اجتماع ساکنین متحقق شد باید دانست که امر و محقق مدقق اجتماع ساکنین حقیقه است در اندر زخم زاعلم ان
 پس قول شکر گویا ساکن شد مبنی بر خطاست و شبه نیست در آنکه بر تقدیر تسهیل اجتماع ساکنین حقیقه
 نیست پس تقدیر مذکور از ان سخن فی خراج و نیز حمزه سهد زرع و ضیان در حکم تحرک است و در تقطیع بجای تحرک
 گرفته میشود و هم تر و رخاه صحیح نیست و سوال است که اجتماع مذکور و صورت بدل کردن حمزه دوم با الف متحقق
 است فی الحالین شرح الجلالین اعلم ان افاد صاحب النوار التفریل تبعاً لافشری ان قریه الابدال حسن
 و استدل علیه بوجهین الاول ان الحمزه آخره لا تغلب الثانی ان یؤدی الی جمع الساکنین علی غیره و رد علیه
 بان ما فی الخطا اما الوجه الاول فان تولیم المجره لا تغلب محله فی القلب لقیاسی و اما السکون فغلب فی المجره که
 کمال و اما الوجه الثانی طمان جمع الساکنین علی غیره انما هو مستغنی قیاساً و اما اذا سمع متواتراً کما یجھلنا
 فیستشبه به و یجھل کلیمه و التواتر عن النسخ علی سلم و هو انضاح العرب ایضا جمع الساکنین علی غیره
 اجازه الکوفون او در صفتهم و سطر آخر هر لغتی عقل لغتی به حیث تهدی ساقه قدّمه و در حاشیه
 برای هر لغتی چند که زندگانی میکند و میرود بر جا که زندگانی کند ساق او قدّمش است و چون لغت عرب را
 بگویم که معنی امر و بوطه نشود پس اینست که زندگانی میکند سبب و دیگر آنکه مطابق اعراب ساقه مفعول
 قدّم است و قدّمها غل و خورد و ترجمه مذکور غل است پس تصحیح از ان بر و در و نه شایسته
 و در صفتهم و جابشیه امثال معاضه طرین حرلیت شعری بل لاندات یوم و بخوبی فارغ من تلق
 ای کاش دانستی روزی که مقرون میشد با و منوبی نده از جانب یک فارغ است از تلقی اصحاب از جانب

بهیچیه و بهو الاتحاد و شغلان به القول سوق ببيان التصديق و اما الکلام نيه بخلاف قول
 به نشان الاتحاد و فانهما بهیچیه بمعنی الاجمال فاین بذاسن ان کاف حفظ و آنچه منتی صاحب غایه الیسان
 السیاق از زبان حکم خط نشان رشته تحریر شده ان الرسالة المسماة بعلوم قد تولدت من ارباب العلوم
 الصواعق و لولها ارباب العلوم لما لم يتجربوا في تركيزه و كذا في بوب و القاص و فقل و الدود و لوله ناله بالذول
 انتهى و ندره غایه الیسان کورسته و نها و انتها و ذوی الفهوم الصواب فی ذوی الفهوم لم یعمیت ان لا یستعمل فی انعم دون
 الاعضاء فاعلم لیسند فی شرح الفقه بها الایک و صارت بقیة معرفتی انعم و الکلمات الاصل مجاز و ایتها و شایسته
 شرح التلخیص للمحقق القفاز فی سابع سغفال الایک و انعم و الایدی فی الاعضاء و بوب قطع الفهوم و العلاء
 انتهى و و فقه و اوسطه از خلاصة النوا و شانه و هم در لب مخرج و او و او و هم و در هم ساکن نیشوم و هم
 و اورد و قید ساکن اینجا غلطست چه در متحرک هم فیشوم و در غلیست فی الرضی فی سمحت و غام التفاهین
 و ان کان المدغم فیه میا و او غمنا لان فضیلة الغنة فاصلة فی الیم المدغم فیه و فی الیم غنة و انما
 من غنة النون انتهى بلفظه و در بیان مسئله قیود اخترازا باشد غنة و هم در ذکر سره های منتی صاحب
 مثل بریند کلمات حکایت اول بر آنکه منتی صاحب به کام مکتور و غویش جناب زبده العلماء
 فضل حتی سلمه الله العزیز المطلق گفته که صاحب قاموس سقط را بقصد و قیود در مکتور و در شمار شانه
 آورده پس کی را به کام تعداد و فراموش ساخته و آن یک قریه سقط اللبن است و نیز در قول بنبر
 و کسر ثانی آورده و لا تطیل و در رسم گفته که بل الانست پس کلامش متناقض است و این به دو
 خط صاحب قاموس را از اینجا که خود را در علام باد که اعراض اول از ان علیاتی
 که بر حواشی نسخ قدیمه قاموس مکتوب میباشد که قریه بنت بر سقط اللبن از صفت ساقط شده
 چنانچه بر حاشیه قاموس ملک بنابر مولوی خرم صاحب زید مجید که نسخه قدیمه است عبارت
 مذکوره است و آن قاموس در مطبعه العنایین بصیر مانع و عبارت حاشیه این است
 و هم المکتوب سبعة عشر و ثلثه عتبة السابعة عشر و هو سقط اللبن و ذکره و عتب الباسط
 انتهى و اعراض دوم از ان سعدی اقدی است که تیر حاشیه کتاب مولوی صاحب مرقوم است
 و عبارتها بکذا و قدیم ان و بل لا تطیل و انتهى که ان فی تحریر الحلیین و نیز یعنی مباد که جناب عماد الصمدین
 حضرت مولانا فضل الرحمن صاحب متون من قصبة ملاوان الازالت قاموس فیونیه باز غلط از غلطای حضرت

پیر و مرشد شاه آفاق صاحب قدس سره الغزیه بمقامیکه در بیت السلطنت که بنام تشریف آورده بود که
که رساله مترجم خلاصه النوار در علم تربت معصنه جناب مولوی سعد احمد صاحب پیش بعض احباب
دیدم و خیلی متعجب شدم چه آن رساله بعینینا مع عبارت خطبه نزد بعضی دوستان در قصبه لکهنو
معاینه کردم و آن رساله را که در وقت محبت فرق همین است که نام خود زیاده کرده اند و آن را خلاصه النوار
نامیده اند منتهی کلامه الشریف پس هر که را درین حکایت شک باشد از این مولوی صاحب مدوح اندک اگر احوال
در قصبه مذکوره و فی بخش اند تحقیق کند و آن سال را طلب که تعلیم و آلاء اجنابت او تانی بدست می آید
باجاب ملاحظه میکنم ان شاء الله تعالی که این کتاب را در خصوص این جبهه مفتی صاحب بعضی از
اکابر مفتی محذرون را ملقب فرمودند حکایت دوم در صفحه ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ از تقریر متعلقه سازد منتهی المقال
صاحب ابیانه الاعلام و از منتهی السلام این فقره بعینینا مشرق از شرح زنجانی تصنیف محقق نقضانی است
حکایت سوم که مفتی صاحب در بیت جامع و ضابطه شرط الاشکال السوی نفس نفیس خود نسبت کرده اند
آن هر دو بیت بر شایسته شرح تنذیب زیدی و تحت ضابطه زنجانی مولوی غلام حسین صاحب حوم که در
احاطه فقیر محمد خان بهادر دفعه تشریف میدهند معاینه کرده شد و آن نسخه شرح تنذیب قلم بود و آن
هر دو بیت سومی محقق بخاری منتسب بودند و اگر احاطه دستغیب سروقات ایشان کرده اند کتابی ضمیمه
شود و هر قدر که ذکر کردیم برای مصنف کافی و وفایت توفیق مستحکم چند روایات و روایت اول در ذکر بعض
گستاخها و بی ادبها که مفتی صاحب با سائده خود بجا آورده اند است که در تحریر الحفیدین کورست
که ایشان با کمال سوسی ادب با استاد الاکابر خود میگردانند مفتی شرف الدین صاحب مدوح پیش آمده گفتگوی بجا
بخدشت ایشان نموده و بعلیه خود و بر روی مرغان دم نمیزدند و همچنان با استاد خویش مولوی محبوب علی
صاحب مرحوم در باب توحید جمعه فی ادبانه پیش آمده و سائده اشافه مجموعه نوشته و بجا است محبوب
رقم کردند چنانکه در آن وقت حاضر بودند آنچنان نقل میکنند و همچنان با جناب مولانا محمد علی الدین خان
گستاخانه پیش آمدند و خویش آنکه از بعضی تلامذه خود مقامی در منطق استفسار کنانیده و بجناب مدوح تشریف
جواب بجا که تلامذه سخن میکنند چیزی را نشناختم و در پیچیده و نشان بر زبان اظهار کردند که حال ایشان مدینه معصنه
شهرت است و بس و عقیده رساله منتهی المقال تصنیف مولانا صاحب مدوح محض خود را از اول آخر خوانده گفت که
ازین گویاه ضمیمه این کتاب نبود این لفظ و جمله بسیار در حق استاد خود گفته و جمیع حاضران محض گواهان سخن آمدند

